

نقدی بر مقاله ربا ، تورم و ضمان

نوع مقاله : مقاله پژوهشی

نویسنده

حمد علی یوسفی

این نوشتار نقدی است بر مقاله (ربا، تورم و ضمان)، نوشته احمد عابدینی، چاپ شده در مجله فقه (کاوشی نو در فقه اسلامی)، شماره 11 و 12، سال 1376.

نگارنده بحث خود را در دو مقوله مترتب بر هم ارائه داده است:

1. رابطه بین ربا و ادای قدرت خرید پول در دیون، در هنگام تورم.
 2. در صورتی که ادای قدرت خرید پول در دیون، از مصادیق ربا به شمار نیاید، دولت یا عامل تورم ضامن خواهد بود.
- گفتار ما، در مقوله نخست است و آنچه در مقوله نخست خواهیم گفت سبب می شود که از بحث در مقوله دوم بی نیاز باشیم.

یادآوری:

آنچه ما می نویسیم، دلیل بر ندیده انگاشتن تلاشهای فراوان نویسنده مقاله (تورم و ربا) نخواهد بود. فراوانی مطالب مقاله خود دلیل بر تلاش فوق العاده ایشان است.

نویسنده در پی آن است که ثابت کند (اگر مدیون مجبور به بازپرداخت مبلغ اسمی دین، به علاوه مقدار تورم شود، هیچ گونه ربایی تحقق پیدا نکرده است).

ما در این تحلیل و بررسی، در پی داوری در موضوع بالا نیستیم، بلکه در دو محور اصلی، با نویسنده گفتاری را مطرح خواهیم کرد:

1. مفردات و یا مقدمات: نویسنده در بسیاری جاها، مطالبی را آورده که یا در پیوند با مسائل فقهی و اسلامی اند، یا در پیوند با دانش اقتصاد و پول: اقا با معیارها و ترازهای فقه و دانش اقتصاد سازگاری کمی دارند. بلکه در پاره ای جاها، به طور کامل، ناسازگارند. از آن جا که این مقدمات و مفردات، نشان دهنده ساختار مطالب جهت یافتن دلیل و شناختن موضوع اصلی بحث (پول) هستند. در چشم انداز بحث ما قرار خواهند گرفت. البته به همه مقدمات و مفردات نادرست اشاره نخواهد شد. بلکه تنها آنهایی که مستقیم یا غیر مستقیم در نتیجه گیری اصلی نویسنده نقش دارند. به بوته بررسی نهاده خواهند شد.

2. دلیل یا دلایلی که جهت ادعای (مازاد بر مقدار اسمی دین تا حد تورم ربا محسوب نمی شود) ارائه شده است، با مناقشه روبه رو خواهد شد. یادآوری: ما در این نوشتار، در مقام آن نیستیم ادعای بالا را ثابت یا رد کنیم و این مطلب را به مقاله جداگانه ای واخواهیم گذارد. اما روشن خواهیم کرد که آنچه در مقاله (ربا و تورم) آمده است، توان آن را ندارد که ادعای مورد اشارت را ثابت کند.

صفحه 74:

(چه بسا در ابتدا، گمان شود که سخنی که ما بر سر آیم [مازاد بر مقدار اسمی دین تا حد تورم ربا محسوب نمی شود] با اجماع ناسازگاری دارد. ولی در بین بحث روشن خواهد شد که هیچ گونه خلاف اجماعی در کار نیست، بلکه چون موضوع بحث برای فقهای بزرگ، درست روشن نشده است و پول اعتباری را با پول صدر اسلام که ارزش ذاتی داشته در هم آمیخته اند و آنها را یکی دانسته اند، نتوانسته اند آن گونه که باید نظر بدهند.) همان گونه که در سخن بالا و در جاهای گوناگون مقاله اشاره شده است: پولهای کنونی کم دوامند و عمری کوتاه دارند و با پولهای قرنهای پیشین فرق دارند. با این وضع، چگونه می توان در مورد ادعای بالا، به اجماع بین فقیهان، باور داشت؟ آیا منظور از این اجماع، همان اجماع اصولی است، یا چیز دیگر؟ اگر همان اجماع اصولی باشد، با شرح بالا، روشن خواهد شد که جای تمسک به آن نیست، زیرا افزون بر این که موضوع پولهای جدید، مستحدثه است، بین فقیهان برجسته و آگاه به زمان و موضوع پولهای جدید، باز چنین هماهنگی وجود ندارد و اگر مقصود چیز دیگری است، مراد از آن شرح داده نشده است:

در مطلبی که از نگارنده مقاله (ربا و تورم) گذشت و همچنین بارها در سراسر مقاله یادآور این مطلب است که:

(درهم و دینار را که دارای ارزش ذاتی و داد و ستدی است، نباید با پول اسکناس و نُت که تنها ارزش داد و ستدی دارند در هم آمیخته شوند و منشأ اصلی سایر نظریه ها را ناشی از درهم آمیختگی مطلب فوق می شمارند!)

ما نتوانستیم مقصود ایشان را از (ارزش ذاتی) بفهمیم. آنچه تاکنون شنیده ایم، ذاتی در برابر عرضی به کار برده می شود و ذاتی هر شیء از آن شیء، هیچ گاه نه از بین می رود و نه کم و زیاد می شود. در حالی که ارزش هر شیء ارزش مندی در جهان هم ممکن است به طور کلی از بین برود، یعنی مردم حاضر نباشند در برابر آن چیز، چیز با اهمیت و با ارزشی را پرداخت کنند و هم ممکن است کم یا زیاد گردد. بنابراین، هیچ چیزی نمی تواند دارای (ارزش ذاتی) باشد.

اما پولهای دوران گذشته [درهم و دینار] همانند بسیاری از کالاها و چیزهای جهان هم ارزش مبادله ای و هم فایده مصرفی داشته اند. اگر این نوع کالاها و جنسها، از ارزش مبادله ای به طور کلی فرو می افتادند، فایده مصرفی آنها همچنان باقی می ماند. در مثل، اگر طلا و نقره (پول صدر اسلام) از ارزش مبادله ای فرو می افتاد و در مبادله بی ارزش می شد، اما فایده مصرفی آنها (استفاده از آنها برای زینت) از بین نمی رفت. یا اگر گوجه فرنگی در منطقه ای آن چنان فراوان گردد که از ارزش مبادله ای فرو افتد، فایده مصرفی آن همچنان پابرجا خواهد ماند.

برای روشن شدن مسأله ارزش مبادله ای کالاها و چیزها، شرح زیر لازم است:

بعضی از کالاها و چیزهای خارجی، با چشم پوشی از هر گونه جعل و قرار داد اجتماعی، برای انسان شایستگی و خوش آیندی پیدا کرده: از این روی افراد آمادگی و علاقه دارند برای در اختیار گرفتن آن چیز و کالا چیزهای با ارزشی در برابر آن بپردازند. در واقع ارزش مبادله ای آن از سوی کسی یا گروه و نهادی، اعتبار نشده است. به چنین چیزهایی مال حقیقی گفته می شود (در برابر مال اعتباری). البته ارزش چنین چیزهایی ذاتی نیست، بلکه انتزاعی است. همانند پولهای دوران گذشته: (درهم و دینار) گندم و... 1 بنا به گفته شهید مطهری:

(این اشیاء در خارج به نحوی در ارتباط با انسان و رفتار او قرار می گیرند که منشأ انتزاع صفت مالیت [ارزش مبادله ای] می گردند.) 2 در برابر چیزهای دیگری وجود دارند که با چشم پوشی از اعتبار و قرار داد، هیچ گونه ارزشی ندارند. اما همین که عرف و خردمندان یا دولت و نهاد اجتماعی مورد قبولی بر آنها فایده ای را بار می کند و عرف و خردمندان نیز به خاطر آن فایده، آن را به کار می گیرند: از گونه به کارگیری آنان، برای آن چیزها و کالاها انتزاع ارزش می شود و بدین وسیله ارزش مبادله [مالیت] پیدا می کنند. نزد عرف و عقلا مال، به شمار می آید. مثل گونه های تمبرهای پستی یا کالا برگها.

گویا مطلب در مورد اسکناس نیز همانند تمبرهای پستی باشد. اما پول تحریری داستان دیگری دارد که در ادامه به آن خواهیم پرداخت. بنابراین ارزش چیزها و کالاها، نه ذاتی است و نه اعتباری، بلکه انتزاعی است. 3 صفحه 75 و 76:

(پول چیزی است که به عنوان وسیله مبادله به کار می رود و مورد قبول عمومی باشد.) یا:

(پول ارزش مبادله ای خالص اشیاء است و ارزش مصرفی آن نیز، در ارزش مبادله ای آن می باشد.)

(اگر این تعریفها را برای پول بپذیریم (که در واقع هم درست هستند و عرف مردم و اقتصاددانان، از پول همین مفهوم را می فهمند)....)

اهل فن می دانند که تعریف هر پدیده ای، بهترین و خلاصه ترین بیان درباره ماهیت و ویژگیهای آن است. پول، بویژه پولهای امروزی، از یک سو بسیار پیچیده و از دیگر سوی، عنوانها و احکام گوناگونی بر آن بار خواهد شد که اندک کوتاهی، هم در شناسایی آن و هم در احکام به کارگیری آن، پیامدهای ناهنجار اقتصادی و شرعی را در سطح خرد و کلان در پی خواهد داشت.

در پیچیدگی این پدیده و ویژگیهای آن کافی است به این نقل توجه شود:

(کسی نیست که به پول دست نزده باشد. یا نداند پول چیست. اما پول حاوی رازهای فراوانی است. مسأله پول برای اقتصاددانان بسیار بغرنج و پیچیده است و بدون شک سالهای متمادی اذهان آنان را به خود مشغول خواهد داشت.) 4

نویسنده مقاله، گویا باید توجه داشته باشد که ریشه اصلی پدیده تورمهای کنونی، همین پولهای امروزی است و پاسخ درست آن، با چیزی که ایشان در پی آنند، ممکن نیست. مگر این که مفهوم پول، به طور کامل، روشن شود و عنوانهایی، همانند: مال، مال مثلی، قیمی و... در پیوند با گونه های پولهای خارجی، باز شناخته شود ولی ایشان، با شتاب به بیان دو تعریف از یک منبع غیر تخصصی پرداخته، بر کرسی عرف و اقتصاد دانان نشسته و مهر تأیید بر پای هر دو زده است. در حالی که دور است هیچ کتاب معتبر اقتصادی تعریف دوم را ذکر کرده باشد. مهم تر آن که این دو تعریف (در حالی که یک موضوع را تعریف می کنند) با هم سازگاری ندارند و تعریف دوم امری نامفهوم و غیردرخور پذیرش، هم در نزد عرف و هم در نزد اقتصاددانان است. زیرا:

1. این تعریف، گیریم درست باشد، تنها در برگیرنده پولهای غیر فلزی است. زیرا پولهای فلزی، افزون بر ارزش مبادله ای، ارزش مصرفی نیز دارند که غیر از ارزش مبادله ای آنهاست. هر چند نسبت به هم بی ارتباط نیستند. پس تعریف، جامع افراد نیست.

2. قید (خالص) برای ارزش مبادله ای، قید توضیحی است. یا احترازی؟ بی گمان، قید در چنین تعریفی نمی تواند تنها قید توضیحی باشد. پس قید احترازی است در آن صورت احتراز از چیست. ارزش مبادله ای ناخالص در کجا و چه چیز است که احتراز از آن باشد؟

صفحه 80:

(امروزه بانکها اجازه دارند که چندین برابر مجموع داراییهای خود، اعتبار بدهند و وقتی، در مثل، شخصی ده هزار تومان نزد بانک سپرده گذاشت، بانکها حق دارند تا نود هزار تومان اعتبار بدهند.)

نویسنده، این فراز از نوشته خود را هیچ گونه شرحی نداده که آیا این اعتبار تا نود هزار تومان (پول) شمرده می شود، یا نه؟ در صورتی که پول به شمار می آید. فرق این گونه پول با دیگر پولها در چیست؟ و آیا بحث آن نیز چنین پولهایی را در بر می گیرد. سازوکار چنین امری چیست؟ چرا با ده هزار تومان، تنها نود هزار تومان اعتبار پدید می آید و کم تر یا بیش تر، پدید نیاید و...)

به هر حال، بی پاسخ گذاشتن این پرسشها در این مقاله، حاکی از درک درست نداشتن از بخش مهم پولهای کنونی، به نام (پول تحریری) در داد و ستدهاست. برای روشن شدن حقیقت این گونه پول، باید مطالب زیر مورد توجه قرار گیرد:

پول تحریری

نظام بانکی و خردمندان عالم همیشه در تکاپویند تا مبادله های خود را با کم ترین هزینه و آسان ترین راه انجام دهند. برای رسیدن به چنین هدفی، پولی را اختراع کردند که هیچ گونه ماده فیزیکی نداشته و تنها ارزش مبادله ای اعتباری عام داشته باشد. امروزه در بسیاری از کشورها تا حدود 90٪

حجم مبادله ها با این نوع وسیله مبادله انجام می شود. در ایران هم سهم آن به عنوان وسیله دادوستد به بیش از 80٪ کل وسیله مبادله ها و دادوستدها می رسد. 5 به این نوع وسیله مبادله (پول تحریری) گویند.

به خلاف این که تمام احکام فقهی پیوسته به سایر پولها در مورد این گونه پول نیز در خور بحث است و به عنوان یک موضوع مهم فقهی پیامدهای فراوان فقهی و اقتصادی دارد. ولی هنوز ماهیت و ویژگیهای آن برای فقیهان ما درست باز و روشن نشده است.

حقیقت چنین پولی، تنها با درک درست از پیدایشگاه آن، در خور درک است. این امر با آشنایی با چگونگی عملکرد بانکهای بازرگانی بویژه در زمینه پرداخت وام و سرمایه گذاری و همچنین نقش بانک مرکزی در کنترل و هدایت بانکهای تجاری، امکان پذیر است. فرض کنید شخص الف، مبلغ 100.000 تومان پول به حساب جاری خود در نزد بانک A واریز کرده و بانک A بر اساس قانون بانکی، باید در صدی (در مثل 20 درصد) از سپرده های جاری را نزد بانک مرکزی به عنوان ذخیره قانونی، ذخیره کند. میزان نسبت ذخیره قانونی، مهم ترین اهرم کنترل حجم پول در اختیار بانک مرکزی است. بنابراین، بانک A باید 20.000 تومان از سپرده های جاری شخص الف را به عنوان ذخیره قانونی، نزد بانک مرکزی ذخیره کند و مبلغ 80.000 تومان باقی مانده را بانک A می تواند وام دهد. یا در طرحهای دیگر به گونه مشارکت، تأمین اعتبار کند. تا از این رهگذر، سودی بهره بانک گردد.

بانک A مبلغ 80.000 تومان باقی مانده را در حساب جاری شخص ب که متقاضی آن مبلغ به یکی از راههای پیشین است، واریز می کند. اکنون شخص ب می تواند با مبلغ 80.000 تومان چک بکشد. بنابراین، در این مرحله از 100.000 تومان اولیه، 80.000 تومان پول جدید، پدید آمد و مجموع حجم پول به 180.000 تومان رسید. اگر این جریان همچنان ادامه یابد، سرانجام نظام بانکی با شرط 20 درصد ذخیره قانونی، می تواند حجم پول را از 100.000 تومان به 500.000 تومان برساند؛ یعنی از 100.000 تومان سپرده اولیه به صورت اسکناس 400.000 تومان پول تحریری جدید (کل وامهای پرداخت شده) پدید آمده است.

خلاصه مطالب بالا، در جدول زیر آورده شده است.

آنچه در بالا بیان شد، بیش ترین قدرت ایجاد پول تحریری، توسط نظام بانکی در شرایط زیر است:

1. نرخ ذخیره قانونی بیست درصد باشد.
2. پرداختهای افراد به یک دیگر، از طریق چک انجام گیرد.
3. دارندگان حساب جاری، تصمیم به پس انداز و ذخیره پول به وسیله اسکناس بگیرند.
4. شرایط برای پرداخت وام، از سوی نظام بانکی و وام گیرندگان، به طور کامل مهیا باشد.

در صورتی که هر یک از این شرایط محقق نگردد، بی گمان، میزان پدید آوردن پول تحریری، توسط نظام بانکی به مبلغی که ذکر گردید، نخواهد بود. چنانچه ملاحظه شد با 100.000 تومان اسکناس اولیه، 400.000 تومان پول تحریری ایجاد شد که هیچ گونه ماده فیزیکی ندارد. بنابراین، می توان گفت: پول تحریری، تنها ارزش مبادله ای اعتباری عام دارد و عدد و رقم در دفتر حسابها تنها نشان دهنده مقدار آن است و همان ارزش مبادله ای عام، تمام وظیفه های پول را انجام می دهد. زیرا بشر در دادوستد مبادله های خود، نیاز به معادل همگانی برای همسان سازی ارزشهای مبادله ای گوناگون کالاها و خدمات داشت، تا در هنگام مبادله، آن را به صاحبان کالاها و خدمات تحویل دهد. این معادل همگانی، ممکن است در هیچ امر فیزیکی محقق نگردد و تنها مقدار آن با واحد، در مثل ریال به صورت عدد و رقم در دفتری ثبت شود و هرگاه صاحب حساب بخواهد، می تواند با صدور چک و غیر آن، از آن ارزش مبادله ای همگانی استفاده کند.

با به وجود آمدن پول تحریری، پول به اوج کمال خود رسیده است و چک، کارتهای اعتباری، کارتهای هوشمند و هر چیز دیگری، تنها ابزار انتقال همان ارزش مبادله ای اعتباری عام در دادوستدها و مبادله هائیند.

روشن است که داورى درباره (ربا و تورم) بدون درک صحیح گونه های پول و ملاحظه دقیق آن، کاری دشوار، بلکه غیر ممکن به نظر می رسد.

صفحه 82:

(خلاصه: تاکنون روشن شد زیاده گرفتن بر سرمایه، ربا و حرام است. ولی خود سرمایه را حق دارد که بگیرد. اما سرمایه چیست؟ نیاز به بحث دارد...)

محقق محترم، پیش از بیان خلاصه مطلب، بر آن شد که ربا را از نظر لغت و شرع بشناساند؛ اما با نقل چند مطلب از لغویان و فقیهان و یک آیه از قرآن، به سرعت به نتیجه بالا می رسد و به دنبال قاعده سرمایه می رود. تا بدان وسیله معنای ربا را روشن کند. ولی تا آخر مقاله، به جست و جوی تعریف و قاعده و تراز سرمایه پرداختیم، اما چیزی نیافتیم و بدون آن که نویسنده از سرمایه تعریفی ارائه دهد، در صفحه 98، نتیجه می گیرد: زیادت از مقدار اسمی دین تا حد تورم، ربا به شمار نمی آید و گرفتن اصل سرمایه قرض داده شده است!

به هر حال، مناسب است چند جمله ای درباره اصطلاح (سرمایه) به قلم آید. تا روشن شود، تعریف (ربا) صحیح بیان شده یا نه.

عنوان سرمایه، یک عنوان شرعی نیست؛ یعنی در شرع مقدس اسلام، تعریف خاصی در آیه و روایتی برای آن وجود ندارد. هر چند ممکن است در یک فن، مثل حسابداری یا در اقتصاد معنای خاصی داشته باشد. ولی آنچه در فقه اهمیت دارد و ممکن است موضوع حکم فقهی قرار گیرد، معنایی است که از لفظ و اصطلاح سرمایه به ذهن عرف و عقلا تبادر کند. بنابراین، لازم است مقصود عرف و عقلا را از اصطلاح سرمایه کشف کنیم.

در نظر عرف، به طور حقیقی سرمایه به دو قسم تقسیم می گردد: سرمایه نقدی و سرمایه غیر نقدی. به کارخانه، مزرعه، محصولات تولیدی برای عرضه و... سرمایه غیر نقدی گویند و به پول افراد که دارایی و ثروت آنان به شمار می رود، باز هم به گونه حقیقی سرمایه اطلاق می گردد. اما به کالاهایی که افراد برای استفاده از آن در زندگی خود تهیه می کنند، چه کالاهای با دوام مصرفی، مثل یخچال یا کالاهای مصرفی کم دوام، مثل نان، در عرف سرمایه گفته نمی شود. به طور کلی، کالاهایی که به عنوان هزینه زندگی به شمار می روند و همچنین به پولی که افراد به قصد هزینه های روزانه نگهداری می کنند، سرمایه گفته نمی شود.

حال از محقق محترم، می‌پرسیم: اگر شخصی کُت خود را که می‌پوشد (بی‌گمان در نزد عرف و عقلا سرمایه به شمار نمی‌رود) به مدت یک روز به شرط ما زادی به دیگری وام بدهد، همه قبول دارند که این جا ربا محقق شده و فعل حرامی انجام گرفته، در حالی که شخص وام دهنده، سرمایه ای را وام داده است.

بنابر این، نه مفهوم (سرمایه) و نه مفهوم (ربا) هیچ کدام در ست قاعده مند نشده است، در حالی که بدون روشن‌گری درست این مفاهیم، حل دشواریها و پیچیدگیهای ربا و تورم غیر ممکن است.

نویسنده از صفحه 83 تا صفحه 99، بحث مثلی و قیمی را هم برای حل مسأله (سرمایه) و هم برای آن که قاعده ای از مثلی و قیمی ارائه دهد، تا باز شناخته شود، پول مثلی است یا قیمی، مطرح می‌کند، و در این بحث، پاره ای از عبارتهای ناهماهنگ را از منابع لغوی و فقهی یاد آور می‌شود، بدون آن که نتیجه گیری روشنی بکند، درباره پول به اظهار نظر می‌پردازد.

اکنون فرازهایی از سخنان ایشان نقل و نقد می‌گردد:

در صفحه 94:

(پس (مثلی) یعنی چیزی که از دسته همانند داران است و مانند های فراوانی برای آن بتوان به دست آورد که به درستی همانند او باشد.)

در صفحه 85:

(مثل یک چیز، چیزی است که به درستی با آن چیز یکسان باشد.)

مثلی و قیمی دو عنوان مهم در فقه اند که قاعده مند کردن آنها آثار و پیامدهای فراوانی را در فقه، حقوق و اقتصاد اسلامی خواهد داشت، در ادامه روشن خواهد شد که بدون تعریف صحیح از این دو عنوان، حل مسأله مهم (ربا و تورم) ناممکن است.

اما تعریفی که نویسنده از مثلی ارائه می‌دهد از نمونه های روشن مصادره به مطلوب است، مثل همانند و یکسان، به طور کامل هم معنی هستند و تعریف شیء به خود شیء است.

نتیجه چنین تعریفی در خود مقاله پیداست که بدون تعریف مناسبی برای مثلی و قیمی آمده:

(مهم نیست که پول مثلی باشد یا قیمی...)

در این جا برای روشن شدن زوایای بحث، مناسب است بحث مثلی و قیمی را به گونه خلاصه پی بگیریم و آن گاه به مسأله پول بپردازیم: 6

روش قاعده مند کردن مثلی و قیمی

اگر بخواهیم برای این دو اصطلاح، تعریفی ارائه دهیم، باید تلاش ورزیم، تا ارتکازهای ذهنی، عرف عام را درباره کالاهای و اموال خارجی کشف کنیم، آن گاه آن را قاعده مند سازیم و به صورت یک تعریف به طور نسبی جامع و مانع ارائه دهیم.

علت آن که از روش ذکر شده برای شناخت کالاهای مثلی و قیمی استفاده می‌شود، آن است که این دو اصطلاح از عنوانهای انتزاعی بشمارند، یعنی از نوع بر خورد عرف و عقلا با کالاهای خارجی ما می‌توانیم کشف کنیم که چه کالاهایی و با چه قاعده و قانونی نزد آنان مثلی و چه اموالی قیمی هستند.

تعریفهای گوناگون مثلی

تعریفهایی که فقیهان برای مثلی و قیمی ارائه داده اند، هماهنگ نیستند، در این جا، نمونه هایی از آنها ذکر و نقد و بررسی می‌گردد و در پایان تعریف درست مثلی بیان خواهد شد.

دسته اول:

در این دسته، اشاره به یگانگی دو شیء در نوع شده است و در شماری هم اشاره به یگانگی در صفت.

اصفهان (کمپانی) می‌نویسد:

(صفات مقابل ذات، اگر از قبیل صفاتی باشند که از نظر نوع برای آنها افراد مثل هم وجود داشته باشد، موصوف به آن صفات را مثلی گویند، و اگر از نظر

نوع چنین نباشند، قیمی گفته می‌شوند.) 7

محقق خوبی می‌نویسد:

(اوصاف اشیا بر دو دسته اند: یک دسته از آنها دخیل در مال بودن شیء هستند، و دسته دیگر هیچ گونه دخالتی در آن ندارند، دسته اول اگر از آنهایی باشد که برای موصوف به حسب نوع یا صنف، افراد مماثل داشته باشد، مثلی است... و اگر موصوف این دسته از صفات، به گونه ای که ذکر شده نباشد،

قیمی است... آنچه از همانندی بین افراد موصوف ذکر کردیم، در خارج اختصاص به اتحاد نوعی و صنفی دارد، اما در اتحاد جنسی همانندی در جمیع

موارد آن صحیح نیست.) 8

در بیان هر دو محقق بزرگ، جمله ای است که شبیه دور را به ذهن خواننده بر می‌انگیزد، در عبارت محقق اصفهانی (افراد مثل هم وجود داشته باشد) و در گفتار محقق خوبی (افراد مماثل داشته باشد، مثلی است) تعریف مثلی به مثلی است، زیرا در تعریف مثلی، در پی قاعده و تراز مثل هم بودن در نظر

عرف و عقلا هستیم، در حالی که در کلام این دو محقق بزرگ، مشخص نشده است که کالاهای و چیزها با چه ویژگی مثلی هم هستند.

دسته دوم:

این تعریف را شیخ انصاری، در مکاسب از شمار زیادی از فقیهان نقل می‌کند و آن را به مشهور عالمان فقه نسبت می‌دهد، وی می‌نویسد:

(مثلی عبارت از آن چیزهایی است که اجزای آن از نظر قیمت با هم مساوی باشند.) 9

آن گاه خود شیخ انصاری، شرح می‌دهد که منظور از اجزای آن است که در حقیقت اسم آن شیء بر آن صدق کند، در مثل، بر گونه های گندم، در حقیقت اسم گندم صدق می‌کند، اما غذایی که از گندم درست می‌کنند، ممکن است اسم گندم بر آن صدق نکند، مراد از برابری در قیمت نیز آن است که در

مثل، اگر کل آن صد تومان ارزش داشته باشد، وقتی نصف شد، آن نصف به مقدار پنجاه تومان ارزش داشته باشد، مثل گندم، ولی یک گوسفند ذبح

شده آن گونه نیست. سپس اشکالهای زیادی که بر آن تعریف وارد شده، نقل می‌کند. و خود ایشان هیچ گونه تعریفی برای مثلی و قیمی ارائه نمی‌دهد. دسته سوم:

در دو کتاب، پول در اقتصاد اسلامی¹⁰ و مبانی فقهی اقتصاد اسلامی، آمده است:

(مثلی آن است که نمونه‌های مشابه داشته باشد و به عبارت دیگر افراد آن دارای خصوصیات مشابهی باشند؛ مانند یک نوع خاص از تلویزیون و یا لیوان که محصول یک کارخانه است. همه دارای یک نوع مواد ساخت، ابزار و لوازم و رنگ و دارای یک سطح از مطلوبیت می‌باشند.)¹¹ این تعریف، نسبت به تعریفهای گذشته به نظر صحیح تر می‌رسد؛ هر چند بهتر آن بود که تکیه گاه تعریف را بر اصل خوش آیندی قرار دهد؛ زیرا گاهی ابزار و لوازم ساخت یک شیء یا حتی کارخانه سازنده آن، گوناگون است، ولی بر خلاف آن، افراد آن ممکن است مثلی به شمار آیند. چرا که افراد آن برای عرف و عقلا خوش آیندی یکسانی دارند.

دسته چهارم:

این دسته از تعریفها، به صفاتی اشاره دارند که نتیجه آن، برابری در میزان خواستاری و گرایش افراد به آن، در نتیجه برابری در ارزش و قیمت افراد آن است. به عبارت دیگر، چیزی و کالایی مثلی است که میزان خواستاری عرف نسبت به صفات موجود در افراد آن و خوش آیندی آنها در نظر عرف و عقلا گوناگون نباشد.

ثمره و جلوه خارجی چنین امری، برابری در مالیت و قیمت است. شماری از محققان و فقیهان بزرگ معاصر، طرفدار این نظریه اند ما به شماری از گفتار آنان اشاره می‌کنیم.

سید محمد کاظم طباطبائی یزدی می‌نویسد:

(مثلی آن است که افراد آن، دارای ویژگیهایی باشند که میزان گرایش مردم نسبت به افراد آن و قیمت افرادش به واسطه آن ویژگیها اختلاف پیدا نکند. هر چیزی که بیش تر این گونه باشد نه گاه، آن شیء مثلی است و این مطلب به حسب زمانها، مکانها، کیفیتها، اختلاف پیدا می‌کند.)¹²

سید محسن حکیم هم در این باره می‌نویسد:

(آنچه از تعریفهای عالمان فقه، در مورد مثلی استفاده می‌شود، این است که، مثلی آن شیئی است که در گرایش و خواستاری مردم نسبت به افراد آن بر اثر صفات موجود در افراد آن تفاوت پیدا نکند.)¹³

حاج شیخ جواد تبریزی می‌نویسد:

(مقصود از مثل برای شیء تلف شده، آن شیئی است که از نظر اوصاف، نزدیک به چیز تلف شده باشد و منظور از نزدیک در اوصافی است که مالیت و زیادی مالیت شیء، به آن اوصافش محقق گردد. بنابراین در مثلی فقط اوصاف دخیل در مالیت، اعتبار دارد و سایر اوصافی که گاهی اوقات غرض شخصی نه نوعی به آن تعلق گیرد و قیمت آن تغییر کند، شیء را از مثلی بودن خارج نمی‌کند؛ زیرا که چنین خصوصیتی در اشیا، مقصود و منظور نظر عقلا قرار نمی‌گیرد. بنابراین اگر اشیا خارجی نسبت به هم غالباً چنین ویژگی داشته باشند، مثلی محسوب می‌گردند، وگرنه قیمی اند.)¹⁴ و از ظاهر کلام امام خمینی بر می‌آید که ایشان هم، چنین نظری را قبول دارد. ایشان در رد قول کسانی که مثلی بودن دو شیء را از ناحیه مقدار مساوی ارزش آن دو می‌دانند، می‌نویسند:

(مالیت اشیا از گرایشها و خواستاری مردم به آنها، برخاسته می‌شود و خود خواستاری و گرایش مردم به اشیا، پیرو خواص و منافع آنهاست. چیزهای مثلی آنهایی هستند که صفات و ویژگیهای نزدیک به هم داشته باشند.)¹⁵

همچنین در باره قرض دادن مال مثلی می‌نویسد:

(در مثلی معتبر است که از آنهایی باشد که امکان ضبط اوصاف و ویژگیهایی که به وسیله آنها قیمت و رغبت مردم مختلف می‌گردد، وجود داشته باشد.)¹⁶

بنابراین، به یک واسطه می‌نویسد:

(دو شیء وقتی مثل هم است که ویژگیهای آنها به گونه ای همانند هم باشند که باعث یکسان شدن گرایش و خواستاری و مالیت آنها گردد.)

مناسب ترین تعریف مثلی

برخلاف اختلافهای بسیاری که این تعریفها با هم دارند، همه یک اصل را به روشنی و یا به گونه سر بسته و اشاره ای پذیرفته اند، و آن این است که مثلی و قیمی دو اصطلاح عرفی است، و در آیه و روایتی مفهوم آن دو بیان نشده است.

چنانکه در ابتدای بحث مثلی و قیمی گذشت، این دو، از عنوانهای انتزاعی هستند. بنابراین، برای تعریف آنها باید به تحلیل روانی رفتار عرف و عقلا نسبت به اشیا خارجی توجه کرد. و با کشف ارتکازهای ذهنی عرف و عقلا نسبت به آنها، ویژگیهای کالاهای و چیزهای مثلی را شناسایی کرده، آن را قاعده مند کرد. سپس به صورت تعریف ارائه داد.

اشکال مهم بیش تر تعریفهای ذکر شده این است که از حوزه تحلیل بالا خارج هستند. در نتیجه، فراگیری لازم نسبت به زمان، مکان و چگونگیها را ندارند. ولی تعریف دسته پنجم تعریف مثلی و قیمی را از روش ذکر شده، پی گرفته و موفق به ارائه قاعده مناسبی برای مثلی و قیمی شده است. وقتی افراد یک شیء در نظر عرف و عقلا مثل هم هستند که آنان حاضر باشند افراد آن را به جای هم قبول کنند و این امر در صورتی محقق می‌شود که ویژگیهای افراد آن شیء به گونه ای باشند که باعث گوناگونی گرایش، خوش آیندی و در نتیجه گوناگونی در ارزش آنها نگردد. با این بیان، به نظر می‌آید که تعریف دسته پنجم، نزدیک تر از همه به واقع باشد و فراگیری آن نسبت به زمان، مکان و کیفیت گسترده تر است.

با توجه به تعریف دسته پنجم، می توان اظهار داشت که در عصر حاضر، بعضی آفریده های طبیعی، که در زمانهای پیشین، مثلی به شمار می آمدند، ممکن است از مثلی بودن خارج شده باشند؛ در عوض بسیاری از ساخته های کارخانه ها و فرآورده های ماشینی که در نظر عرف ویژگیهای یکسانی دارند، در نتیجه، میزان گرایش عرف نسبت به آنها و خوش آیندی آنها، همسنگ بوده و در پی آن، ارزش یکسانی در نظر عرف دارند، مثلی باشند. این امر بدان جهت است که عرف و عقلا در طول زمان به خاطر پیشرفت علوم و دقت بیش تر در امور جزئی از آسان گیریهای خود کاسته، بر دقت خود افزوده اند و در نتیجه، ویژگیهایی از چیزها و کالاهای یا که در زمانهای پیش مورد گرایش و خواسته اش نبوده و خوش آیندی برای وی نداشته، مرغوب واقع شده و برای آنها ایجاد مطلوبیت کرده است و اکنون بعضی از چیزها را که در زمانهای پیش مثلی نمی دانسته، مثل هم به شمار می آورد.

با این قاعده، به طور کامل می توان باز شناسی کرد که گونه های پولهای امروزی مثلی اند یا قیمی، یا ماهیت دیگری غیر از آن دو دارند؟ نگارنده مقاله مورد نقد، چون به ذکر چند نقل از لغویین و فقیهان بسنده کرده، نتوانسته است قاعده روشنی برای مثلی و قیمی ارائه دهد. درباره اسکناس و پول کاغذی سخنان ناهماهنگ و ناسازگاری به قلم آورده که پاره ای از آنها عبارتند از:

صفحه 99:

(برابر تمام معیارهای ارائه شده برای شناخت مثلی از قیمی که فقها گفته بودند و پیش از این نقل شد، اسکناس مثلی است....)

صفحه 114:

(پول، نه مثلی است و نه قیمی؛ زیرا پول اعتباری است در حالی که مثلی و قیمی از ویژگیهای چیزهایی است که ارزش ذاتی داشته باشند.)

صفحه 101:

(زیرا درست است که پول مثلی نیست، ولی قیمی هم نیست، به عبارت دیگر، از حیثی مثلی است و از حیثی قیمی.)

جای بسیار تعجب است که این فرازاها در یک مقاله، درباره یک موضوع، بویژه در مجله (کاوشی نو در فقه) از یک نویسنده اظهار شود.

این عبارتها، به روشنی، باز می شناسد که نه مسأله مثلی و قیمی درست مورد توجه قرار گرفته است و نه موضوع مهم پول و زوایای آن با دقت بررسی شده است.

درباره فرازهای یاد شده می توان اظهار داشت:

1. این دیدگاهها، نه تنها ناسازگار، بلکه به طور کامل ضد یکدیگرند.
 2. نویسنده در مورد مثلی و قیمی به نقل عبارتهایی از فقیهان و لغویان بسنده کرده و بدون جمع بندی و داوری و بدون ارائه معیار و ملاک درباره مثلی و قیمی، بحث مثلی و قیمی را رها کرده است و این که ادعا می کند: (برابر تمام معیارهای ارائه شده....) روشن نشد کجا ارائه داده است.
 3. قبل از این، درباره (ارزش ذاتی و اعتباری) به مقدار لازم سخن گفته شده است، ولی اگر اصطلاح: (ارزش ذاتی و اعتباری) را درست بدانیم، به چه دلیل می گوئیم: مثلی و قیمی از ویژگیهای چیزهایی است که ارزش ذاتی داشته باشند؟
- وی، بارها این ادعا را در مقاله اش اظهار می دارد، بدون آن که کوچک ترین دلیلی برای آن ارائه کند. فقیهان ما این بحث را مطلق مطرح کرده اند و هر چیزی که مالیت داشته باشد، اعم از مالیت اعتباری یا غیر اعتباری، نه این که اشکالی ندارد که بحث مثلی و قیمی در مورد آن بحث شود؛ بلکه لازم هم هست، زیرا فقیهان ما در ادای دین، جهت رعایت قاعده (اقرّب الی الحق والواقع والعدل) بحث مثلی و قیمی را در فقه مطرح کرده و هیچ فرقی در مال اعتباری و غیر اعتباری، قائل نشده اند و بی گمان اعتباری و غیر اعتباری بودن، هیچ گاه نمی تواند دلیل فرقی گذاشتن در رعایت قاعده مثلی و قیمی در ادای دیون باشد.

4. به گونه خلاصه اشاره می شود که گونه های پولهای امروزی مثلی اند:

مثلی بودن پولهای امروزی در ماهیت

در بحث مثلی و قیمی گفته شده: مثلی و قیمی، اصطلاحات شرعی نیستند؛ یعنی معنا و مقصود از آن در دلیلهای شرعی ما وارد نشده، بلکه از سوی فقیهان، این دو اصطلاح وارد فقه گردیده است. مقصود از آن همان معنایی است که عرف از آن می فهمد و مصادیق آن، ممکن است به حسب زمان، مکان و کیفیت دگرگونی یابند. آنچه اهمیت بسیار دارد کشف ارتکازهای ذهنی عرف و عقلا نسبت به کالاها و چیزهای مثلی است. این کشف از راههایی ممکن است انجام بگیرد. حتی اگر بتوانیم از دیگر علوم و از ابزار و تواناییهای علمی و یا دیدگاهها و تئوریهای روشن علوم دیگر در این کشف کمک بگیریم، این کار باید صورت پذیرد.

با این بیان، برای این که روشن شود، اسکناس، مال مثلی است یا قیمی، ما از دو جهت، این امر را پی می گیریم: یکی با استفاده از پیشینه تاریخی پول و دیگری از راه تعریفی که برای مثلی صورت گرفته است.

الف. مثلی بودن پول براساس نگاه تاریخی به آن

از مطالبی که لازم است همواره مورد توجه قرار گیرد، علت و چگونگی وارد شدن شئی سومی در مبادله ها و داد و ستدها (که بعدها پول نام گرفت) است. البته ما در این تحقیق و بررسی تلاش می کنیم خود را در قلمرو واژه پول گرفتار نسازیم؛ زیرا موضوع واقعی خارجی، همان گونه که واقعیت دارد، موضوع فقه است. بنابراین، ما تلاش می کنیم واقعیت آن شئی سوم و عملکرد آن را همان گونه که بوده و هست کشف کنیم؛ تا در پی آن، قضاوت ما درباره ماهیت آن از جهت مثلی یا قیمی بودن آسان گردد.

هنگامی که کالایی به عنوان پول مورد استفاده قرار می گرفت، چون هر یک از کالاها و خدمات براساس کار و میزان خوش آیندی که برای افراد داشت، نزد آنان از ارزشهای مبادله ای مختلفی برخوردار بود، ناهمگونی و ناهمسانی ارزشهای مختلف گونه های کالاها و خدمات، یکی از دشواریهای مهم و اساسی هنگام داد و ستدهای پایاپای بود. بنابراین، به چیزی نیاز بود که در همسان سازی گونه های ارزشهای اقتصادی ناهمگون و ناهمسان به آنها

کمک کند. همان گونه که انسان در مقام بیان کمیت چیزها، به اندازه ها و وزنها متوسل می شود. تعیین ارزش اقتصادی چیزها و کالاها نیز نیازمند به معیار و مقیاسی بود تا بتواند به راحتی ارزشهای مختلف ناهمگون اقتصادی را با آن مقایسه و درباره آنها قضاوت کند. آن طوری که از تاریخ بر می آید، شیء سومی وارد مبادله ها گردید. تا به عنوان مقیاس و معیار ارزشهای اقتصادی انواع تولیدات قرار گیرد.

مبادله کنندگان، حتی در دوران مبادله های پایانی مقدار ارزش گونه های تولیدات خود را با آن اشیا (پول کالایی) به عنوان مقیاس و معیار ارزش مقایسه کرده مبادله پایایی را انجام می دادند و ارزش مبادله ای آن اشیا (پول کالایی) را معادل همگانی ارزش سایر کالاها و خدمات قرار می دادند و براساس ارزش مبادله ای پول کالایی، ارزش مبادله ای انواع کالاها و خدمات را شمارش می کردند. و در صورتی که در عرف ارزش مبادله ای کالاها و خدمات را با ارزش مبادله ای پول کالایی برابر می دیدند، مبادله انجام می گرفت.

این امر در صورتی امکان داشت و در عین حال دشواریهای مبادله های پایایی را حل می کرد که واحدهای مختلف پول در عرف مثل هم باشند و گرنه معیار سنجش گوناگون می گردید و امکان مقایسه ارزش مبادله ای کالاها با ارزش مبادله ای پول از بین می رفت و دشواریهای پایایی، همچنان باقی می ماند و اگر شیء قیمی، به عنوان پول، وارد مبادله ها می گردید، باید گونه خاصی از آن باشد که افراد آن از نظر شکل ظاهر و ارزش مبادله، در عرف تفاوت نداشته باشد و گرنه امکان مقایسه از بین می رفت. نتیجه این گفتار این است که معیار سنجش باید ثابت باشد. بنابراین پول در این مقطع مثلی بود. در دورانی که فلزهایی مانند: طلا و نقره وارد مبادله ها شدند، اهمیت آنها از جهت پولی و ارزش مبادله ای بیش از پیش نمایان گردید: به گونه ای که این جهت برای عرف جامعه آنچنان اهمیت داشت که اگر دولتها در عیار آنها دست می بردند، خیلی زود واکنش نشان می داد. اوج اهمیت ارزش مبادله ای یا همان جنبه پولی این کالاها و چیزها را در نزد عرف عام و عقلا قانون گرشام 17 نشان داد.

در این برهه، این شیء خاص (پول فلزی) به عنوان کالای مثلی به شمار می آمد: البته اگر عیار و درجه خلوص آنها نزد عرف و عقلا یکسان می بود. در نتیجه عرف جامعه، ارزش سایر کالاها و خدمات را همسنگ، همسان و مثل ارزش مبادله ای طلا و نقره قرار داده و براساس آن به واحدهای بسیاری تقسیم می کرد. در مرحله ای که اسکناس وارد مبادله ها شد و رابطه آن، به طور کامل با طلا و نقره قطع گردید و در نظر عرف و عقلا در بردارنده ارزش مبادله ای گردید. پول جنبه کامل تری از خود را نمایان ساخت: یعنی در این مرحله، عرف جامعه، ارزش مبادله ای را که در سایه آن، اشیای خاصی (پول) وظیفه های سه گانه ای را بر عهده می گرفتند، در کاغذ پاره های رنگی تبلور ساخته و در دادوستدها و مبادله های خود از آن استفاده می کردند: به گونه ای که ارزش آن شیء چیزی جز همان ارزش مبادله ای نبود: یعنی در نزد عرف، خوش آیندی این چیزها، تنها به خاطر همان ارزش مبادله ای بود و اگر آن ارزش مبادله ای از بین می رفت، هیچ خوش آیندی برای کسی از این جهت نداشت. تمام جهتها و علتیهایی که در مراحل قبلی برای اختراع و ظهور پول وجود داشت. در این مرحله به گونه کامل تر و شدیدتر تحقق پیدا کرد: یعنی همان ارزش مبادله ای که اساس پول و وظیفه های آن بر آنها نهاده شده بود. خود را از دست چیزهایی که با چشم پوشی از این ارزش مبادله ای خاص، برای خود ارزشی داشتند، رها ساخت و براساس واحدی، همین ارزش مبادله ای تقسیم بندی شد. و هر چندتایی از آن واحدها در نوعی خاص از کاغذ پاره رنگی تبلور یافت. این کاغذپاره ها در سایه آن ارزش مبادله، وظایف سه گانه پول را بر عهده گرفتند. این کاغذپاره (اسکناس) به جهت دارا بودن ارزش مبادله ای محض، در عرف مال شمرده شد: مالی که تمام مالیت آن در ارزش مبادله ای محضی است که اصل آن اعتباری است.

هزارریال، ارزش مبادله ای است که امکان دارد در یک کاغذپاره رنگی خاصی با رقم 1000 ریال ظاهر شود. یا این که در دو قطعه کاغذ پاره دیگر با رقمهای 500 ریالی خود را نشان دهد. بنابراین، تمام قطعات 1000 ریالی به حسب مقدار ارزش مبادله ای که دارند، مثل هم شمرده می شوند. حتی پول 1000 ریالی با دو قطعه پول کاغذی 500 ریالی از جهت ارزش مبادله ایی که دارند، مثل هم شمرده می شوند.

در مورد پول تحریری گفتیم که ارزش مبادله ای اعتباری خالص است که بانکها آن را اعتبار می کنند و عرف و عقلای جامعه هم، آن را پذیرفته اند و در مثل با واحد ریال، مقدار آن بیان می گردد. برابر بیانی که در میحث پول تحریری گذشت، کار پول را همان ارزش مبادله ای اعتباری خالص انجام می دهد و روشن است که واحدهای آن در نزد عرف و عقلا مثل هم هستند.

ب. مثلی بودن پول براساس تعریف مال مثلی

در تعریف مثلی، تعریفهایی را که برای مثلی بیان کردند، به پنج دسته تقسیم کردیم: یک دسته از آن تعریفها را بزرگانی هم چون سید محمد کاظم طباطبائی یزدی، سید محسن حکیم، امام خمینی و... حمایت می کردند و با بیانی که گذشت، روشن گردید که واقعی ترین و صحیح ترین تعریف است. خلاصه آن تعریف از این قرار بود: چیزها و کالاهای مثلی به اعتبار ویژگیهایی مثلی هستند که میزان گرایش، مالیت و ارزش مبادله ای آن، از آن صفات نشأت گرفته باشد. به علاوه مقدار آن ارزش و میل و گرایش در افراد مثلی گوناگون نباشد و در صورت گوناگونی و اختلاف، مثلی به شمار نمی آید. چنانکه گذشت، و در بالا به اجمال اشاره شد، در صفاتی که چیزها و کالاها به حسب آن صفات، مثل هم شمرده می شوند، هیچ گونه فرق و جدایی قائل نشدند. و ویژگیهای همانند در اشیای مختلف، اعم از صفات نسبی و ذاتی اگر به گونه ای باشند که گرایش افراد به آنها یکسان باشد و در نتیجه در نظر عرف در ارزش و مالیت تفاوت نداشته باشند، مثلی شمرده می شوند. و گرنه قیمی هستند.

با بیان بالا، به خوبی آشکار می شود که پول کاغذی امروزی مال مثلی است. با همه ویژگیهایی که دخیل در گرایش و خوش آیندی و در نتیجه در ارزش مبادله ای آن کارگر باشد و همه می دانند که صرف یک کاغذپاره رنگی که برای هیچ کاری مورد استفاده قرار نمی گیرد، هیچ گونه ارزشی ندارد و آنچه در نظر عرف اهمیت دارد، مالیت، ارزش مبادله و قدرت خرید آن است.

پیش از این نیز بیان شد که شیء خاصی به عنوان پول به اعتبار ارزش مبادله و قدرت خریدش وارد مبادله ها گردید که این امر در اسکناس به اوج خود رسید: زیرا در اسکناس چیزی جز همان ارزش مبادله و قدرت خرید برای عرف خوش آیندی و شایستگی ندارد. بنابراین نه این که تمام پولهای 1000 تومانی مثل یکدیگرند. همچنین هر قطعه اسکناس 1000 تومانی به طور دقیق با ده قطعه اسکناس 100 تومانی مانند یکدیگرند. مگر این که ده قطعه اسکناسهای 100 تومانی از نظر خوش آیندی و شایستگی با یک عدد اسکناس 1000 تومانی تفاوت پیدا کند که در این صورت، نمی شود گفت: همانندند؛ ولی این گوناگونی در نظر عرف، به گونه ای که غیردرخور چشم پوشی باشد، به شدت مورد تردید است. شاهد روشن و قاطع بر همانند بودن

هر قطعه اسکناس 1000 تومانی با دو قطعه اسکناس 500 تومانی این است: هر روز هزاران نفر پولهای درشت، مثل 1000 تومانی را با پولهای دیگر معاوضه می کنند و به تعبیر عرفی پول را خرد می کنند. بدون این که فرقی بین پول درشت و خرد بگذارند. در حالی که در نظر عرف نه خرید و فروشی صورت گرفته و نه معامله دیگری؛ بلکه عرف این عمل را به عنوان خرید و فروش لغو دانسته و آن را فقط معاوضه و رد و بدل کردن دو ارزش مبادله ای مساوی و تبلور یافته در دو شیء می شمارد که با صرف نظر از آن ارزش مبادله، آن دو شیء هیچ گونه ارزشی ندارند.

بنابر آنچه در تعریف مثلی و تحلیل بالا گذشت، می توان اظهار داشت که از نظر عرف و عقلا پول کاغذی و اسکناس به اعتبار ارزش مبادله ای مثلی است؛ چه این که ارزش مبادله ای آن را صفت نسبی بدانیم و یا صفت ذاتی.

سخن زیر، دعوی بالا را قوت می بخشد:

چیزی که در پول کاغذی، سرچشمه شایستگی و خوش آیندی و گرایش برای عرف و عقلا می گردد، ارزش مبادله ای آن است و اگر ارزش مبادله ای پول کاغذی از آن گرفته شود، آن گاه کاغذپاره رنگی و شماره های باقی مانده روی آن برای عرف و عقلا هیچ گونه شایستگی و خوش آیندی نخواهد داشت؛ یعنی سرچشمه خوش آیندی و شایستگی و گرایش در پول کاغذی، ارزش مبادله ای اعتباری همگانی است؛ اما در کالاها فایده مصرفی (ارزش کاربردی) سرچشمه شایستگی و خوش آیندی است؛ به طوری که اگر ارزش مبادله ای کالایی به صفر برسد، آن کالا برای عرف و عقلا به لحاظ فایده مصرفی، همچنان شایسته و خوش آیند خواهد بود؛ برخلاف پول کاغذی و اسکناس.

به عبارت دیگر، اوصافی که در کالاها منشأ فایده مصرفی هستند، عرف و عقلا به لحاظ آن اوصاف اشیا را مثلی می دانند، ولی در اسکناس ارزش مبادله ای آن، منشأ فایده مصرفی است؛ یعنی به جهت آن ارزش مبادله ای، در مبادله ها مورد استفاده قرار می گیرد. در کالاها اگر ارزش مبادله ای آن از بین برود، همچنان به آن، کالا گفته شده و اسم خاص آن، بر آن اطلاق می گردد. به عنوان مثال، گندم وقتی که ارزش مبادله ای آن به صفر می رسد، همچنان به آن گندم گفته شده و تمام فایده های مصرفی را داراست. برخلاف اسکناس که اگر ارزش مبادله ای آن به صفر برسد، به کاغذپاره رنگی با چند عدد و رقم نوشته شده بر روی آن پول گفته نمی شود. بنابراین، پولهای کاغذی به اعتبار ارزش مبادله ای مثلی هستند.

حقیقت پول تحریری، ارزش مبادله ای اعتباری محض است. و در نظر عرف و عقلا هر واحد ارزش مبادله ای آن، همسان و مانند واحدهای دیگر آن است و غیر از آن ارزش مبادله ای اعتباری عام چیز دیگری وجود ندارد. بنابراین در مثلی بودن پول تحریری در نظر عرف و عقلا به لحاظ ارزش مبادله ای آن، جای هیچ گونه شبهه ای نیست.

آنچه در این بحث باید به طور دقیق در چشم انداز قرار گیرد، این است که عنوان مثلی، یک عنوان عرفی و عقلایی است، نه شرعی. بنابراین، وقتی از این چشم انداز، به پولهای کاغذی و اسکناس نگاه می کنیم، به نظر می آید در طول یک سال (به عنوان مثال) اگر ارزش مبادله ای پول دچار کاهش خفیفی گردد، یعنی سطح عمومی قیمتها، در مثل، در حد دو درصد (2٪) افزایش یابد و جامعه با تورمی برابر دو درصد روبه رو گردد، عرف و عقلا این مقدار دگرگونی را در ارزش مبادله ای باعث تفاوت نمی دانند و یک اسکناس 1000 تومانی را در پایان یک سال، با شرایط بالا مثل اسکناس 1000 تومانی ابتدای همان سال می بینند. اما اگر در طول یک سال سطح عمومی قیمتها 50 درصد افزایش یابد، یعنی از ارزش مبادله ای پول 50٪ کاسته شود، آن گاه عرف و عقلا یک اسکناس 1000 تومانی را در پایان یک سال، مانند اسکناس 1000 تومانی ابتدای همان سال نمی بینند.

درباره پول تحریری، مطلب بیان شده گویاتر است؛ زیرا حقیقت پول تحریری ارزش مبادله ای اعتباری است و اگر ارزش مبادله ای آن در طول یک سال دو درصد کاهش یابد، عرف و عقلا در پایان یک سال 1000 واحد ارزش مبادله ای آن را مثل 1000 واحد ابتدای سال می شمارند و اگر این کاهش به 50 درصد برسد، آن گاه 1000 تومان پایان یک سال در نظر آنان، مانند 1000 تومان ابتدای سال نخواهد بود.

هنگامی که نرخ تورم بالا باشد، در مثل 50 درصد، هم در مورد اسکناس و هم در مورد پول تحریری، مورد از موارد تعذر مثلی است؛ یعنی هیچ 1000 تومانی (1000 تومان به عنوان مثال) پول کاغذی و تحریری در نظر عرف و عقلا در پایان سال، مانند 1000 تومان ابتدای سال نیست. این امر در مدت طولانی تر، در مثل بیست سال، با نرخ تورم 20٪ بسیار روشن تر است.

بنابراین، هم می توان تصویر روشنی از قاعده و تراز مثلی و قیمی ارائه داد و هم براساس آن قاعده و تراز، درباره موضوع مهم گونه های پول از جهت مثلی و قیمی، به داوری برخاست.

دلیل مدعا

نویسنده محترم، دلیلی را که برای ثابت کردن مدعا: (مازاد بر مقدار اسمی دین تا حد تورم را محسوب نمی شود) ارائه می دهد. در بسیاری از جاها، آن را با عبارتهای گوناگونی آورده است که به ذکر چند نمونه آن بسنده می کنیم:

صفحه 98:

(بنابراین، برای واره ای عهده، نه معیار مثلی را باید مطرح کرد و نه معیار قیمی را؛ زیرا پول با هیچ یک از معیارها سازگاری ندارد. به دیگر سخن، با هر دو معیار، در ظاهر سازگاری دارد؛ بلکه باید (اقرّب الی الحق) یا (اعدل) را برگزید و در نتیجه باید ارزشی معادل آن ارزش که از شخص تباها کرده است، به او بدهد. این میزان و خواست معیاری است که اساس شریعت بر آن نهاده شده و نظر تمام فقهای ما در تعریفها و تعبیرها بود. در مثل، اگر تورم 35 درصد بود و شخص صد هزار تومان وام گرفت، باید پس از یک سال صدوسی و پنج هزار تومان بپردازد و این را نیست.)

صفحه 100:

(پس بحث مثلی و قیمی بودن، مشکلی را نمی گشاید و در پول و اسکناس، از راه دیگری باید (اقرّب الی الحق) و (اقرّب الی الواقع) را باز نمود.)

صفحه 101:

(اسکناس را نه می توان مثلی به شمار آورد... نه می توان غیر مثلی حساب کرد... پس باید اندیشید و شاید یکی از بهترین اندیشه ها و راهها، همان پیروی از ترازهای ثابت شرعی باشد: قاعده عدالت، قاعده پرداخت حق دیگران به گونه کامل، قاعده ستم نکردن...)

(خلاصه کبرای مسأله یعنی اصل عدالت ثابت و غیر قابل تغییر و از اصول اساسی اسلام است و صغرای مسأله عرفی است و هر کسی توان فهم آن را دارد و از این روی در آیات مورد بحث و در روایات، نمونه های آشکار عدالت یاد نشده و آن را به عرف واگذار کرده است.)

خلاصه دلیل نویسنده بدین ترتیب است:

1. درباره پول، نباید از قاعده و تراز مثلی یا قیمی استفاده کرد. چون پول، نه مثلی است و نه قیمی.
2. در ادای دین، وقتی که پولی قرض داده شد و تورم داشته باشیم، قاعده عدالت اقرب الی الحق، اقرب الی الواقع پرداخت حق دیگران به گونه کامل، قاعده ستم نکردن به دیگران و ... میزان خواهد بود.
3. قاعده عدالت از اصول اساسی اسلام است.
4. باز شناسی مصادیق عدالت (صغرای مسأله) بر عهده عرف است.

کالبد اصلی مقاله همین چند جمله است و به نظر می آید اگر دلیل مطلب این باشد، محقق گرامی بیش از حد نیاز خود را به زحمت بی ثمر انداخته است: زیرا افزون بر آن که بسیاری از آنچه نویسنده آورده و ارائه داده برای ثابت کردن سخن و ادعای خویش، غیر ضروری است. از این روی، مناسب بود نویسنده محترم، مطلب اصلی را در چند صفحه یاد آور می شد، که هم خود بی جهت به سختی و دشواری نیفتد و هم خواننده را در پیچ و خمهای فراوان مطالب، جهت یافتن اساس مطلب، گرفتار نسازد.

از باب نمونه: هیچ کس در ضرورت عدالت در اسلام تردید ندارد. بنابراین، به آوردن آیات و روایات بسیار که پاره ای از آنها را با مقدمه چینیهای بسیار دور به عدالت پیوند زده، هیچ نیازی نبود.

به هر حال، در مورد نخست، به اندازه کافی، پیش از این سخن گفته شد. باز شناسی مورد سوم را به طور کامل قبول داریم که قاعده عدالت از اصول اساسی اسلام است و همچنین مصداق بر عهده عرف است؛ اما نکته بسیار اساسی در این جا، به فراموشی سپرده شده و آن این است که فقیهان بزرگ اسلام، بحث (مثلی و قیمی) را به جهت قاعده و تراز مند کردن مفهوم عدالت در ادای دین، مطرح کرده اند؛ یعنی نه تنها در مورد گونه های پول، بلکه در همه مالها، قاعده مفهوم عدالت را در قالب مثلی و قیمی ارائه داده اند. یعنی ترجمان حقیقی قاعده عدالت در ادای بدهیها در اموال، همانا معیار مثلی و قیمی است و این معیار همان گونه که گذشت در مورد گونه های پول جاری است و فقیهان باعث (مثلی و قیمی) را با نظر داشت به قاعده عدالت مطرح کرده و هم اینان نیز در مورد مثلی و قیمی بودن پول، به داور پیروان پرداخته اند.

افزون بر این، در مورد دیگر مالها و داراییهای غیر نقدی وقتی که مالی و دارایی غیر نقدی قرض داده می شود و سرمایه قرض دهنده هم شمرده می شود (مانند تراکتور) قرض دهنده هم قصد فروش آن را دارد. ولی با این حال قرض می دهد و در مدت قرض ارزش آن مال پایین می آید. حال بر اساس قاعده عدالتی که نویسنده مطرح کرده، باید در این چنین جایی، مقدار کاهش قیمت نیز پرداخت گردد و عدالت هیچ تفاوتی بین مال اعتباری و غیر اعتباری نمی گذارد. در حالی که بی گمان و به یقین، چنین امری را هیچ فقیهی نخواهد پذیرفت و پذیرفتنی نیز نیست.

و این که می نویسد: باز شناسی مصداق و صغرا بر عهده عرف قرار دارد، سخنی است درست؛ اما عرف و عقلا نیز رفتار قاعده مند دارند و فقیه باید برای تعیین وظیفه مکلفان قاعده و تراز رفتار عرف و عقلا را شناسایی و کشف کند تا در هنگام ضرورت فتوای خود را اظهار کند. بیان مثلی و قیمی در واقع کشف رفتار قاعده و تراز مند عرف و عقلا در ادای دین، با نظر داشت به عدالت است.

بنابراین، نگهداشت مثلی و قیمی در ادای بدهیها در قرضهای نقدی، به طور کامل، نگهداشت قاعده عدالت است. اما اگر پولهای امروزی مثلی باشند، مثل در چه چیز هستند؟ آیا مثل در اوصاف ظاهری (عدد و رقم، رنگ، کاغذ و...)، یا مثل در قدرت خرید و ارزش مبادله ای؟ به این بحث، پیش از این به طور خلاصه پرداخته شد.

و اگر حتی در قدرت خرید و ارزش مبادله ای همانندی داشته باشند، آیا جبران کاهش ارزش پول از مصادیق ربا به شمار می آید یا نه؟ خود، بحث دقیقی است که باید در جای مناسب به آن پرداخت، و حتی اگر این تعریف غیر دقیق را در مورد پول بپذیریم که (پول عبارت از قدرت خرید است)، 18، باز هم اظهار این که جبران کاهش ارزش پول از مصادیق ربا به شمار نمی آید، ادعای دشواری است که به لطف الهی در گفتار مستقلاً به آن خواهیم پرداخت.

در این جا، تنها به یک نکته مهم اشاره می کنیم: آیا اگر بدهکار محکوم و ملزم به پرداخت قدرت خرید باشد، باید قدرت خرید اسمی را بپردازد، یا قدرت خرید حقیقی را؟

پاسخ این پرسش کلیدی، هم در مقاله مورد نقد و هم در آنچه نویسنده از محقق دیگری نقل کرده، مورد غفلت قرار گرفته و این غفلت، اشتباههای زیادی را در پی داشته و پدید آورده است.

اگر کسی بگوید: قدرت خرید حقیقی را باید بدهد ممکن است گفته شود: جبران کاهش ارزش پول از مصادیق ربا شمرده می شود؛ ولی اگر کسی بگوید: قدرت خرید اسمی (ارزش اسمی) را باید بدهد، جبران کاهش ارزش پول از مصادیق ربا شمرده نمی شود.

به هر حال، این مباحث، محورهای اصلی و کلیدی حل مسأله بشمارند که در مقاله مورد بحث، از آنها غفلت شده و بدون دقت کافی در این امور، مطلب مورد ادعا در مقاله یاد شده را نمی شود ثابت کرد. ما به لطف الهی در گفتار و مقاله ای مستقل به آنها خواهیم پرداخت.

در پایان، ضمن تقدیر و تشکر از تلاشهای فراوان و گسترده نویسنده مقاله، با پوزش از ایشان خلاصه اشکالهای اصلی را یاد آور می شوم:

1. ناآشنایی نویسنده با ادبیات بحث: (ربا، تورم، پول و...)
2. بی توجهی وی، به روشن گری و بیان صحیح اصطلاحات اقتصادی، مانند: تورم، با این که تعریفهای گوناگونی در عرف اقتصادی برای آنها وجود دارد.
3. خالی بودن نوشتار از دقتها و ژرفکاواییهای لازم، بویژه درباره پاره ای از قاعده ها و ترازها و معیارهای فقهی.

4. تکرارهای بسیار و غیر ضروری.

5. ارائه مطالب بسیار، اقا بی ربط با اصل بحث.

6. ناسازگاری بین مقدمات و نتیجه گیریها.

7. روشن گیری درست از مجموعه عنوانها، لازمه بحث موفق از مطلبی است که محقق محترم به دنبال آن است. ایشان پاره ای از این عنوانها: ارزش و مالیت اشیا، تعریف پول، بیان انواع پول، سرمایه، مثلی و قیمی و... را مطرح کرده، لکن در روشن گیری و بیان صحیح بیش تر آنها ناکام بوده است.

